اسکندر در جست و جوی آب حیات

بیگدلی، محمد رضا

(91)-مولانا،مثنوی

(10)-شایگان،داریوش،هانری کربن:آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی،ترجمه‏ی باقر پرهام، تهران،فرزان،1373،صص 245-246.

(11)-ابن سینا،اشارات و تنبیهات،چاپ حسن‏ ملکشاهی،تهران،سروش صص 432-434.

(12)-عبد القاهر بن طاهر بغدادی اسفراینی،الفرق بین‏ الفرق،چاپ محمد جواد مشکور،صص 277-270.

(13)-شهرستانی،محمد بن عبد الکریم،توضیح‏ المل(ترجمه‏ی الملل‏والنحل)،تحریر مصطفی بن‏ خالقداد هاشمی عباسی،چاپ محمد رضا جلالی نائینی، ج 1،ص 435.

(14)-ناصر خسرو،زاد المسافرین،صص 440-413.

(15)-سهروردی،حکمة الاشراق،چاپ سید جعفر سجادی،انتشارات دانشگاه تهران،1376،ص 364.

(16)-خواجه نصیر الدین طوسی،بقاء روح پس از مرگ،ترجمه‏ی دکتر زین الدین کیایی نژاد،تهران، شرکت انتشار،1376،ص 112.

(17)-ملا صدرا،المبدأ و المعاد،چاپ سید جلال الدین‏ آشتیانی،صص 356-326؛همو،اسفار،ج 4،ص 98-ژ 96.

(18)-ملا صدرا،الشواهد الربوبیه،ترجمه و تفسیر جواد مصلح،تهران،سروش 1375،صص 345-348.

(19)-سبزواری،حاج ملا هادی،منظومه‏ی حکمت، چاپ حسن‏زاده آملی.

(20)-مجلسی،محمد باقر،بحار الانوار،چاپ جدید، بیروت ج 61،ص 111.

(21)-سبزواری،اسرار الحکم،چاپ ابو الحسن شعرانی، تهران،اسلامیه،ص 171.

(22)-همو،مجموعه‏ی رسائل،چاپ سید جلال الدین‏ آشتیانی،مشهد،اداره‏ی اوقاف خراسان،1347،جواب‏ مسائل عارف بجنوردی،ص 68.

(23)-ابن عربی،فتوحات مکیه.

(24)-ابن حزم،الفصل فی الاهواء و النحل،ج 1،ص‏ 90 به بعد.

(25)-شیخ مفید اوائل المقالات،ص 28.

(26)-کلینی،یعقوب،روضه کافی،تهران،ج 8، ص 206 و 247.

(27)-مجلسی،بحار الانوار7ص 147.

(28)-مجلسی،همان‏جا،ص 147.

(29)-مجلسی،حق الیقین،تهران،چاپ سربی،ص‏ 212.

(30)-برهان،سید عبد الله،دیوان اشعار به انضمام‏ رساله رجعت،سبزوار،بیهق،1341،صص 133-135.

(31)-سبزواری،حاج ملا هادی،دیوان اشعار فارسی‏ حاج ملا هادی سبزواری،چاپ سید حسن‏ امین،ص 171.

(32)-رفیعی قزوینی،سید ابو الحسن،مجموعه‏ی‏ رسائل و مقالات فلسفی،چاپ غلام حسین رضانژاد (نوشین)،رساله‏ی رجعت،ص 22.

(33)-شهرستانی،ملل‏ونحل،ج 3،ص 358.

(34)-ابو المعالی محمد الحسینی العلوی،بیا الادیان، چاپ دکتر سید محمد دبیر سیاقی،تهران،روزنه، 1376،ص 36.

اسکندر در جست‏وجوی آب حیات

دکتر محمد رضا بیگدلی

فلسفه‏ی به ظلمات فرستادن اسکندر در اسکندرنامه‏ی نظامی بسی‏عمیق و پرمعنی‏ست. جست‏وجوی آب حیات تلاش و کوشش برای چیره‏شدن بر مرگ و دست‏یافتن به زندگانی‏ جاوید،بارفتن و دست‏خالی برگشتن اسکندر تنها ذکر یک حکایت سرگرم کننده نیست،بلکه‏ می‏خواهد به قهرمان اثر خود اسکندر مقدونی و همه‏ی اسکندرصفتان بعدی تاریخ از قبیل‏ چنگیز،هلاکو،تیمور،ناپلئون،هیتلر،استالین و....بگوید که کار جهان تابع یک سلسله قوانین‏ ثابت است.هر عنصر و پدیده‏ی نو باید کهنه و فرسوده بشود و پس از طی مراحلی باید نیست‏ و نابود گردد.

مرگ،مکمل زندگی‏ست.هر آفریده‏یی به کمال رسید،باید به زوال و نیستی گراید.این‏ قانون شامل همه‏ی پدیده‏های طبیعی‏ست.اسکندر و اسکندرها این اصل و قانون مستثنی‏ نیستند.هر موجود جانداری محکوم به مرگ است.آب حیات و زندگی ابدی،خیالی بیش‏ نیست.

هم‏چنین نظامی می‏خواهد به قهرمان اثر خود و همه‏ی مردم این مطلب بسیار مهم را تفهیم نماید که خوش‏بختی و سعادت کامل انسان وابسته به زوروزر نیست.این آب‏وخاک‏ و ضیاع و عقار و حطام دنیوی به احدی وفا نمی‏کند.او می‏خواهد بگوید که این دفاین و خزاین‏ همان‏طوری که از فراعنه‏ی مصر،از قارون‏ها،داراها و شدادها به دست اسکندر مقدونی رسیده‏ ناگزیر از دست او نیز خارج می‏شود و به دست اسکندرهای بعدی تاریخ می‏افتد.چیزی که این‏ همه دست‏به‏دست می‏گردد و هر زمان به دیگری تعلق پیدا کند،قابل دل‏بستگی و علاقه‏مندی نیست.

نظامی مخصوصا می‏خواهد به قهرمان اثر خود قناعت و سیرچشمی بیاموزد.اسکندر که‏ خود را جهان شاه،جهان سالار،جهان کدخدا و صاحب اختیار مطلق جهان و قبله‏ی کل عالم‏ می‏داند،برای زندگانی جاوید چاره‏جویی می‏کند و به دنبال آب زندگی می‏گردد.

حکیم فرزانه و فیلسوف اندیشمند،قهرمان خود را برای آب حیات به ظلمات می‏فرستد. او با این کار دو مقصد بسیار مهم در نظر دارد:از یک‏طرف می‏خواهد حرص و ولع بی‏پایان و آزوطمع نامحدود اولاد انسان را در سیمای قهرمان اثر خود نشان دهد و بفهماند که این انسان‏ شیرخام خودره به درجه‏یی دارای حرص و طماع است که اگر ملک و مال و جاه و جلال همه‏ی‏ دنیا را نیز در اختیار داشته باشد،باز هم چشمانش سیر نمی‏شود.دیگر این‏که بگوید دنیا از این‏ اسکندرها بسیار دیده اما به هیچ فاتح،غاصب و غارتگری جاودانه وفا نکرده است.فردوسی‏ بزرگ این صفت«پروراندن و خود بشکراندن»را چه خوب و چه‏قدر مناسب حال دنیا و اسکندرهای زمان بیان می‏کند،نظامی قهرمان اثر خود را به ظلمات می‏فرستد و از لب آب‏ حیات تشنه برمی‏گرداند و به او درس و عبرت عجیبی می‏آموزد که هان ای اسکندر!که به زور شمشیر خونریز جنگاوران خود جهانی را به خاک و خون کشیدی،بیدار شو!بهوش آی!و بدان‏ که این فواره‏ی بلند شده‏ی تو نیز سرنگونی شدنی‏ست و هنگامی که اسکندر نادم و پشیمان‏ و با دست‏خالی و مایوس از یافتن آب حیات برمی‏گردد.شاعر از زبان سروش غیبی به او نهیب می‏زند که:

از آن ره که او عمر پرداز گشت‏ چو نومید شد عاقبت بازگشت‏ سروشی در آن راهش آمد به پیش‏ بمالید بردست او دست خویش‏ جهان گفت یک سر گرفتی تمام‏ نه ای سیر مغز از هوس‏های خام؟!